هوالعليم

عرفان چیست، عارف کیست؟

هدف در مکتب عرفان

برگرفته از آثار:

حضرت علاّمه آية اللّه حاج سيّد محمد حسين حسيني تهراني

و

حضرت آیة اللّه الحاج سيّد محمد محسن حسيني تهراني

و

حضرت آیت الله حاج شیخ محمد بهاری

قدّس اللّه سرّهم

أعوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطانِ الرَّجيم‏

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحيم‏

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبينَ الطّاهِرينَ‏

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أعْدائِهِمْ أجْمَعينَ مِنَ الآنَ إلَى قِيامِ يَوْمِ الدّينِ‏

وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إلّا بِاللَّهِ الْعَليِّ الْعَظيم‏

# هدف از خلقت انسان

منظور و مقصود از خلقت انسان مقام عبودیّت است، که انسان خودش را عبد مطلق پروردگار بداند و در صراط عبودیّت مطلق حرکت کند و بالنّتیجه آنچه را که در عالم وجود، از وجود و استقلال و حیات و علم و قدرت به نحو استقلال است، همه را تسلیم خدا کند و اعتراف و اقرار کند که از آن خداست؛ آنچه فقر و ضعف و جهل و نیستی است، از ناحیۀ خودِ اوست؛ انسان عبد مطلقِ پروردگار است، هم در مقام اصل وجود و هم در مقام عمل و تکلیف؛ و این، مقامِ انسان کامل و بزرگ‌ترین درجه‌ای است که خداوند علیّ أعلی به انسان عنایت می‌کند.

افرادی که در دنیا زندگی می‌کنند و دارای مذهب و شریعتی هم هستند مثل افراد معمولی، باید حرکت کنند و به این مقام برسند؛ انبیاء آمده‌اند ما را به این مقام دعوت ‌کنند.[[1]](#footnote-1)

[بنابراین] حرکت غائی انسان در نظام تکوین و تشریع، به سمت و سوی کمال مطلق است؛ و از آنجا که ذات اقدس حق نهایت جمیع کمالات و اصل کلّیۀ ارزش‌ها و تراوشات حقیقت وجود است، معرفت ذات پروردگار منتهای جمیع مراتب کمال و فعلیت‌های انسانی خواهد بود.[[2]](#footnote-2)

# حقیقت عرفان

در ادیان ماضیه بالاترین مرتبۀ تکاملی برای انسان، وصول به حقیقت کلمۀ مبارکۀ لا إله إلّا الله بوده است. وصول به این مرحله با فناء در اسماء و صفات نیز میسّر است؛ زیرا مفهوم این کلمۀ طیّبه نفی هر گونه تأثیر و سببیّت در عالم اسباب و مسببّات، و حصر حقیقت مؤثّر واحد در عالم وجود، و طبعاً نفی هر گونه عبودیّتی در قبال عبودیّت حضرت احدیّت می‌باشد.

امّا در مکتب اسلام، شعار از مرتبه و مرحلۀ لا إله إلّا الله فراتر رفته، و با اعلان کلمۀ مبارکۀ الله أکبر به آخرین نقطۀ رفیعۀ معرفت که به‌واسطۀ فناء ذاتِ سالک در ذاتِ حضرت حق حاصل می‌شود، دست یافته است.

ادراک سالک واصل در ادیان گذشته به معنای فناء ذاتی نبوده است، بلکه با وصول به حقیقت و مفهوم لا إله إلّا الله خدای متعال را متّصف به مُحوضت در عبودیّت و انحصار در تأثیر و علّیت و ارجاع تمام آثار وجود به ذات اقدس حق که لازمۀ توحید صفاتی و افعالی است، می‌نماید. امّا در مرتبۀ الله أکبر دیگر تعیّنی وجود ندارد تا ادراک این معانی را بنماید؛ در آنجا تعیّن، تعیّن ذات اقدس حق است، و ادراک سالک واصل، نفس ادراک و علم حضوری حضرت حق خواهد بود، و هر کلام و فعلی که از شخص کامل در این مرتبه صادر شود، نفس کلام و فعل و اراده و مشیّت خدای سبحان است. و این مقام همان مقام صلوح است که در قرآن کریم به آن اشارت شده است.

این مقام اختصاص به رسول گرامی اسلام و اهل بیت معصومین او و اولیای الهی در شریعت محمّدیه دارد، که با پیروی از دستورات راستین اسلام و همّتی عالی و اخلاص عمل و صدق نیّت، یکی پس از دیگری از قلل رفیعۀ عوالم معنا صعود نموده، تا بالأخره در مقام منیع‌ توحید ذاتی از همۀ شوائب کثرت در گذشته، و نه تنها با ادراک حقیقت توحید افعالی و صفاتی و اسمائی، بلکه با محو ذات و انمحاءِ در حقیقت وجود بالصّرافۀ حضرت حق، هیچ ردّ پایی از تعیّن و تشخّص برای خود باقی نگذاردند.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در این‌باره عرض می‌نماید:

«و أنِر أبصارَ قُلوبِنا بضیاءِ نَظَرِها إلیکَ، حَتّیٰ تَخرِقَ أبصارُ القُلوبِ حُجُبَ النّورِ فتَصِلَ إلی مَعدِنِ العَظَمَةِ، و تَصیرَ أرواحُنا مُعَلَّقَةً بعِزِّ قُدسِکَ».[[3]](#footnote-3)

وصول سالک را به این درجه از معرفت که شهود ذات خود در شهود ذات اقدس حق است نه جدای از آن، عرفان می‌نامند.[[4]](#footnote-4)

# هدف در مکتب عرفان

در راه عرفان مقصد فقط لقای خدا و فناء در ذات خدا و عرفان خدا است.

مرحوم آیت الله حاج سیّد احمد کربلائی قدّس سره می‌فرمایند:

«پوشیده نباد بر طالب حق جلّ وعلا که علاوه بر اینکه سائر اشیاء و موجودات غیر از حضرت حق جلّ و علا در معرض فنا و زوال است و لهذا شایسته مطلوبیت نیست . ممکن بما هو ممکن را هیچ موجودی نافع و مفید نیست جز حضرت حقّ جلّ و علا چه هر آنچه فرض کنی غیر او، چون ممکن است، محتاج است من جمیع الجهات به حضرت او جلّ و علا …. و لهذا هیچ موجودی غیر از او نه در زمین و نه در آسمان و نه در دنیا و نه در آخرت شایستگی مطلوبیّت را برای شخص عاقل و دانا ندارد جز حضرت او جلّ و علا … لهذا شایسته برای عاقل چنانست که صرفِ نظر و همّت طلب از جمیع اشیاء غیر از او نموده و به مقتضای «قل الله ثمّ ذرهم» همّت طلب را منحصر در او نموده و او را بذاته و بنفسه [مخاطب] قرار داده، بگوید:

ما از تو نداریم به غیر از تو تمنّا \*\*\* حلوا به کسی ده که محبت نچشیده»[[5]](#footnote-5)

# مقصود و منظور مکاتب مختلفۀ دنیا در دعوت به سمت معنویّت

توجّه به معنویّت و گرایش به حقایق ماوراءِ مادّه و عالم طبع گرچه به عنوان حرکتی ممدوح به‌سمت ارزش‌ها و کمالات روحی و معنوی می‌باشد، و از این نقطه نظر حائز اهمیّت و دقّت است؛ ولی باید توجّه داشت که همان‌طور که انسان از حیثیّت وجودی دارای مراتب مادّه و صورت و معنا و تجرّد تام می‌باشد، سیر صعودی او و ارتقاء به عالم معنا نیز به همین کیفیّت و سیر می‌باشد.

امروزه به هر مرتبه از مراتب روحی و نفسی انسان، عالم معنا و باطن و حقیقت گفته می‌شود. مثلاً افرادی که از حوادث و پدیده‌های آینده خبر می‌دهند ـ گرچه صحیح باشد ـ از نظر مردم و عوام به اوصاف ملکوتی و کمالات تجرّدی متّصف می‌گردند، و رتبۀ‌ آنان مافوق مراتب بشری و ممتاز از سایرین قرار داده می‌شود. و یا افرادی که به انجام امور غیر عادی دست می‌زنند، در دیدگاه مردم عوام به قدرتی مافوق بشری و مرحله‌ای عالی از عوالم وجود دست یافته‌اند؛ درحالی‌که تمام این امور و افعال خارق عادت، از دیدگاه اهل فن و توحید و صاحبان کمالات عالیه، پشیزی ارزش ندارد و بازیچه‌ای بیش نیست. زیرا نفس به‌واسطۀ ریاضات و مراقبات ویژه‌ای می‌تواند به این‌گونه فعلیّت‌ها که در مرتبۀ مثال متّصل خود قرار دارد دست یابد، مانند خوابی که فردی می‌بیند و حوادثی برای او منکشف می‌شود؛ و چه بسا وصول به این مطالب از طریق غیر صحیح و خلاف رضای الهی صورت پذیرد. و چه بسیارند افرادی که به هیچ شریعت از شرایع الهی معتقد نمی‌باشند، ولی به‌واسطۀ إعمال برخی ریاضات و مجاهدت‌های نفسانی توانسته‌اند نفس خود را قدری قوّت بخشند، و به‌واسطۀ تسخیر و سیطرۀ اجمالی بر عالم مثال،‌ مادّه را در تصرّف و انقیاد خود درآورند. اطّلاع بر برخی مغیبات و احضار اشیاء مخفیّه و حرکت به طور غیر متعارف و تصرّف در اذهان و نفوس مردم عوام و انجام امور غیر عادی، مسائلی است که هم از ملتزمین به شرایع الهی متمشّی می‌شود و هم از بت‌پرستان و گاوپرستان و سایر فِرَق ضالّه و رابطین با شیاطین و اجنّه و نفوس خبیثه.

بنابراین باید بسیار دقّت نمود که مقصود و منظور مکاتب مختلفۀ دنیا در دعوت به سمت معنویّت و باطن انسان و عالم ماوراءِ طبیعت، چه نوع مقصد و غایتی است، و چه هدفی را در پشت این مفهوم زیبا و کلام دل‌نشین دنبال می‌کنند؟ آیا صرف دستیابی به چنین اموری فضیلتی برای انسان محسوب می‌شود؟ فضیلتی که اعتبار ارزش و جذّابیت آن فقط تا هنگام مرگ برای انسان باقی می‌ماند، و با خروج روح از بدن تمامی آنان به دست فناء و نابودی و بوتۀ نسیان سپرده می‌شود.[[6]](#footnote-6)

# گرایشات مختلف در مقابل مکتب عرفان

در مکتب عرفان که شناخت حقیقی ذات حق است، از سایر کرامات و امور خارق عادت و جاذب خبری نیست و فقط بر انکشاف اسرار حقیقت وجود با متابعت از شریعت اسلام و پیروی از سنّت و ممشای اهل‌بیت پیامبر متمرکز است؛ درحالی‌که مکتب‌های دیگر به امور غیر عادی، اعمّ از إخبار از غیب و اطلاع بر نفوس و کشف اسرار عالم ماده و خواصّ مادی اشیاء و به‌دست آوردن مال و حُطام دنیوی و تحصیل کیمیا و امثال آن و شناخت ظاهری امام عصر (عجّل الله فرجه) و تعیین زمان ظهور او و به حرکت درآوردن افراد به این سمت و به‌دست آوردن طیّ‌الارض و انجام افعال خارق عادت می‌پردازند، [اما] بزرگان عرفان و اهل توحید، توجّه سالک را جز به خدای متعال موجب خسران او و به هدر دادن سرمایۀ عمر و تعویض جوهر نایاب وصل، به سنگ‌های بی‌ارزش و پست می‌شمرند.[[7]](#footnote-7)

نکتۀ قابل دقّت اینجاست که نفس بشر به نحو عموم، به‌واسطۀ تعلّق به عالم طبع و ابتعاد از عوالم معنا، هم‌‌چنان‌که لذّات و مشتهیات نفسانی را در تحصیل مادّیات و امور دنیوی اعمّ از مأکولات و مشروبات و ألبسه و مساکن و مراکب و ریاسات و سایر اینها می‌داند و برای وصول به آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند، همین‌طور وصول به لذّات معنوی را در دایرۀ حواسّ صوری و برزخی و امور غیر عادی مشاهده می‌کند. من باب مثال اگر مشاهده کنند فردی ماری را با افسون به دست گیرد، همه به دور او جمع می‌شوند؛ ولیکن چنانچه فردی به مقدار ده دقیقه بخواهد حقیقتی از حقایق عالم وجود و توحید را بیان کند، چند نفر بیشتر به او توجّه نمی‌کنند و همه از دور او پراکنده می‌شوند.

این مثال کمترین و کوچک‌ترین نمونه‌ای است از امور غیر متعارف، تا چه رسد به مسائل و حوادث بالاتر و چشمگیرتر از إخبار امور خفیّه و تصرّفات در امور مادّی و طیّ‌الأرض، که تمامی این امور به حواسّ برزخی و مثالی انسان بازگشت می‌نمایند؛ و بین اینها و عوالم عرفان و توحید و کشف حجاب‌های نفسانی از زمین تا آسمان فاصله است.

و لذا مشاهده می‌شود که این دسته از افراد در میان مردم از وجاهت و ارزش خاصّی برخوردارند و اطراف آنان را از توده‌های مختلف مردم، چه عامّی و چه تحصیل ‌کرد‌گانشان، بیشتر از اهل توحید و معرفت دربرگرفته‌اند، و حضور صحبت آنان برای عوام از جذّابیت بیشتری برخوردار است.[[8]](#footnote-8)

# تحریف اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانۀ امروزی

متأسّفانه اصطلاح عرفان و معرفت در فرهنگ عامیانۀ امروز بر این دسته از افراد اطلاق می‌شود، و گویا شناخت و وصول به کُنه عالم هستی فقط در این اشخاص منحصر می‌گردد؛ و اگر عارفی بخواهد اسمی و رسمی از خود به‌جای بگذارد و توجّه اشخاص را به سوی حقیقت وجود معطوف نماید، چاره‌ای جز بروز و ظهور پاره‌ای از این امور ندارد.

# ویژگی های عارف کامل

مرحوم علامه طهرانی در بیان ویژگی های عارف کامل می فرمایند:

امّا استاد عامّ شناخته نمى‌شود مگر به مصاحبت و مرافقت با او در خَلأ و مَلأ تا به طور یقین براى سالک واقعیّت و یقین او دستگیر شود، و ابداً به ظهور خوارق عادات، و اطّلاع بر مغیبات و اسرار خواطر افراد بشر، و عبور بر آب و آتش، و طىّ الارض و الهواء، و استحضار از آینده و گذشته و امثال این غرائب و عجائب نمى‌توان پى به وصول صاحبش برد زیرا که این‌ها همه در مرتبۀ مکاشفۀ روحیّه حاصل مى‌شود و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال، راه به نهایت دور است و تا هنگامى که در استاد تجلّیات ذاتیّه ربّانیّه پیدا نشود استاد نیست، و به مجرّد تجلّیات صفاتیّه و اسمائیّه نیز نمى‌توان اکتفا کرد و آنها را کاشف از وصول و کمال دانست.

منظور از تجلّى صفاتى آنست که سالک صفت خدا را در خود مشاهده کند و علم یا قدرت و حیات خود را حیات و علم و قدرت خدا ببیند. مثلاً چیزى را که مى‌شنود ادراک کند که خدا شنیده و او سمیع است، و چیزى را که مى‌بیند ادراک کند که خدا دیده و او بصیر است، و یا در جهان علم را منحصر به خدا ذوق کند و علم هر موجودى را مستند به علم او بلکه نفس علم او مشاهده کند.

و مراد از تجلّى اسمائى آنست که صفات خدا که مستند به ذات او هستند مثل قائم، عالِم، سمیع، بصیر، حىّ و قدیر و امثال این‌ها را در خود مشاهده کند. مثلاً ببیند که علیم در عالَم یکى است و او خداى متعال است و دگر خود را در مقابل او علیم نبیند بلکه علیم بودن او عین علیم بودن خداست. یا ادراک کند که حىّ و زنده یکى است و او خداست و خود او اصلاً زنده نیست بلکه زنده خداست و بس. و بالأخره وجدان کند که «لَیْسَ الْقَدیرُ وَ الْعَلیمُ وَ الْحَیُّ اِلّا هُوَ تَعالَی وَ تَقَدَّسَ.»

البتّه ممکن است تجلّى اسمائى در خصوص بعض از اسماء الهیّه صورت گیرد، و هیچ لازمه‌اى در بین نیست که چون در سالک یکى دو اسم تجلّى کرد حتماً باید بقیّه اَسماء تجلّى کند.

امّا تجلّى ذاتى آنست که ذات مقدّس حضرت بارى تعالى در سالک تجلّى نماید، و آن وقتى حاصل مى‌شود که سالک از اسم و رسم گذشته باشد، و به عبارت دیگر به کلّى خود را گم کرده و اثرى در عالم وجود از خود نیابد و خود و خودیّت خود را یکباره به خاک نسیان سپرده باشد «وَ لَیْسَ هُناکَ اِلّا اللهُ». در این موقع دیگر ضلال و گمراهى براى چنین شخصى متصوّر نخواهد بود زیرا تا ذرّه‌اى از هستى در سالک باقیست هنوز طمع شیطان از او قطع نشده است و امید اِضلال و اِغواى او را دارد ولى وقتى که بحول الله تبارک و تعالى سالک بساط خودیّت و شخصیّت را درهم پیچید و قدم در عالم لاهوت نهاد و در حرم خدا وارد شده لباس حَرَم در برکرد و به تجلّیات ذاتیّۀ ربّانیّه مشرّف آمد شیطان دندان طمع را از او کنده و در حسرت مى‌نشیند. استاد عام باید بدین مرتبه از کمال برسد و الاّ به هر کسى نتوان سر سپرد و مطیع و منقاد گشت.

هزار دام به هر گام این بیابان است‌ \*\*\* که از هزار هـزاران یکى از آن نجهند

بنابراین نباید در مقابل هر کسى که متاعى عرضه مى‌کند و بِضاعتى ارائه مى‌دهد و کشف و شهودى ادّعا مى‌نماید سر تسلیم فرود آورد.

مرحوم والد ما، عارف کامل و سالک واصل، علاّمۀ طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ از جمله معدودترین عرفائی بود که ظهور و بروز این‌گونه از خوارق عادات در ایشان به ندرت دیده شده است، و تمام سعی و همّت او در طول حیات توجّه و توجیه شاگردان و عموم افراد به سمت معرفت حق و وصول به اسرار عالم توحید و تجرّد و ولایت بود؛ ولیکن مع ذلک کلّه، هنوز اشخاصی که امروزه در صدد تعریف و تمجید از شخصیّت استثنائی این بزرگ‌مرد برمی‌آیند، به دنبال بازگو کردن امور غیر عادی او در زمان حیات هستند، و گویا بدون صدور این حوادث از ایشان، مقام و منزلتی برای ایشان چندان باقی نمی‌ماند!

و این فرهنگ غلط پیوسته از دیر زمان تا کنون در بین جوامع مختلف علمی و عرفی وجود داشته و دارد. بلی در بعضی موارد بنا به مصالح و مقتضیاتی، خود عارف الهی صلاح را در ابراز پاره‌ای از این امور مشاهده می‌کند؛ چنانچه معجزۀ انبیای الهی بر این محور و مقصد استوار بوده است، امّا نه اینکه مقصد و غایت رسالت پیامبران و حجج الهی رسیدن به این نقطه و هدف بوده باشد.

کمتر بودن حظّ از توحید و معرفت در افراد دارای ظهورات و خوارق عادات بیشتر از اینجاست که میزان تکامل و فعلیّت مراتب وجودی عرفای الهی به مقدار ظهور و صدور خوارق عادات بستگی خواهد داشت.

مرحوم علاّمۀ طهرانی ـ قدّس الله سرّه ـ بارها می‌فرمودند:

هر فرد که ظهور این امور از او بیشتر باشد، حظّ و نصیب او از معرفت و ادراک عوالم توحید کمتر است؛ و هر کسی که سعۀ وجودی او بیشتر و میزان تحقّق مراتب اسماء و صفات الهی در وجود او افزون‌تر باشد، بروزات و ظهور این امور از او کمتر خواهد بود! زیرا مقصد اهل معرفت و توحید، عرفان حضرت حق است، و این مهم با این امور حاصل نخواهد شد.

و لذا برای حرکت دادن مردم به سوی این هدف عالی، کمتر از این امور برای آنان آشکار می‌نمایند تا ذهن و نفس آنان به این مسائل خو نگیرد و در دام حواسّ باطنی و صور برزخی گرفتار نگردند.

و امّا آنان که از معرفت حق و ادراک توحید پروردگار عاجز و ناتوان مانده‌اند و دست خود را از وصول بدان ذروۀ‌ عُلیا کوتاه و پای خود را لنگ می‌یابند، برای توجّه عوام به ‌سمت خود چاره‌ای جز ابراز این‌گونه امور از خود نخواهند داشت. و این است فرق بین مکتب عرفان و سایر مکاتب، گرچه سمت و سوی آنان عوالم ماوراءِ مادّه و طبع بوده باشد.[[9]](#footnote-9)

# رعایت دقیق جمیع موازین شرع شرط اصلی وصول به عرفان وحقیقت توحید

در مکتب اسلام از آنجا که عرفان به حق بدون متابعت از دستورات شریعت و اطاعت از اوامر و نواهی نبی اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم محال و ممتنع می‌باشد، سالک إلی الله برای وصول به این درجه باید تمام سعی و اهتمام خود را بر رعایت موازین و احکام شرع مقدّس مو به مو نموده، ذرّه‌ای از انجام فرایض و تکالیف مأثوره کوتاهی ننماید. بدیهی است به هر مقدار که نسبت به إتیان تکالیف مسامحه و اهمال نماید، به همان مقدار از نصیب مراتب فعلیّت و نتایج استعدادات کمالی، خود را محروم نموده است.

و لذا بزرگان از عرفای الهی و اولیای حق فرموده‌اند:

بدون رعایت دقیق جمیع موازین شرع و اتیان تکالیف وارده به نحو أتمّ، وصول به مرتبۀ عرفان و ادراک حقیقت توحید محال خواهد بود؛ و این مطلب کاملاً با شواهد و قرائن تاریخی منطبق می‌باشد.

و لذا می‌بینیم بسیاری از فرقه‌های منحرف اسلامی ـ چه در اهل سنّت و عامّه و چه در شیعه ـ با اختلاف در مراتب اعتقادی، در وسوسۀ شیطان گرفتار آمده و با ادّعای راهیابی به حقیقت و باطن، دست از رعایت عمل به موازین و احکام شرع شسته‌اند و خود را بی‌نیاز از انجام تکالیف پنداشته، آن را برای افراد مبتدی و ناآگاه به امور باطنی لازم می‌دانند، مانند اسماعیلیّه و غیره از طوائف مختلف صوفیّه و منتحلین به معرفت حق؛ درحالی‌که تمام این مطالب جز فرار از تکلیف، و بی‌بند و باری و لا اُبالی‌گری چیز دیگری نیست.

توجّه به عالم معنا و التفات به باطن و حقیقت عالم خلق که امروزه اذهان جمعی کثیر از مردم دنیا را به خود معطوف داشته است، با آنچه که سایر فرق ضالّه برای سرپوشی بر هوسرانی‌ها و عیّاشی‌ها و ضلالت‌های خود در صدد اثبات آن می‌باشند تفاوت کلّی و جوهری دارد.[[10]](#footnote-10)

# تصوف و عرفان

آنچه که در این باب حائز اهمیّت است اینکه انتساب عدّه ای از اهل دنیا به مکتب عرفان، موجب سوء ظنّ بسیاری از افراد به اهل توحید و معرفت گشته است؛ اینان با تغییر شمایل ظاهری خود و فراگیری چند اصطلاح از اهل عرفان و تظاهر به زهد و انعزال از خلق، چه بسا حتّی با زیر پا گذاشتن آداب شرعی و رعایت تکالیف و احکام ظاهری موجب بدبینی سایرین به مکتب و مرام عرفا و اولیای الهی گشته اند. امروزه اصطلاح صوفی با عارف در فرهنگ مشرق زمین به خصوص فارسی زبانان متفاوت گشته است.

حقیقت عرفان و تصوّف یکی است، و آن ادراک شهودی ذات اقدس حق و کشف خفیّات عالم وجود با بصیرت قلبی و علم حضوری است.

مرحوم علاّمۀ طهرانی راجع به استاد وحید اخلاق، آقا سیّد علی قاضی چنین می‌فرمودند:

مرحوم قاضی دارای دو جنبۀ‌ علم و عرفان بود؛ یعنی در علوم ظاهریّه فقیهی عظیم و عالمی جلیل، و در علوم باطنیّه عارفی واصل و انسانی کامل بود که أسفار اربعه را طی نموده، و جمع میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت، او را بتمام‌معنی‌الکلمه به وادی حقیقت علی‌التّحقیق رهبری نموده بود.

به علمایی که پیوسته به نوشتن کتب ظاهری و بحث‌های بلاطائل و مفصّل اصول فقه می‌پرداختند و بالنّتیجه دستشان از معرفت تهی می‌ماند، خرده می‌گرفت و در نزد شاگردان خود این طریقه را تقبیح می‌نمود.

و هم‌چنین با دراویش و متصوّفه‌ای که به ظاهر شرع اهمّیت نمی‌دهند، سخت در معارضه و نبرد بود و می‌فرمود:

«سلوک راه خدا با عدم اعتنای به شریعت که نفس راه و طریق است، جمع میان متضادّین و یا متناقضین است.»

خودش به‌قدری در اتیان مستحبّات و ترک مکروهات ساعی و کوشا بود که در نجف اشرف در این امر ضرب‌المثل بود؛ به‌طوری‌که بعضی از معاندین و کورچشمانی که قدرت تابش این نور و حقیقت را نداشتند و همیشه در حوزه‌ها و بالأخص در نجف هم کم و بیش یافت می‌شوند و لانه می‌نمایند و تا بتوانند به‌واسطۀ اتّهامات می‌خواهند چهرۀ حقیقی عارفی جلیل و انسانی وارسته را مسخ کنند، می‌گفتند:

«این درجۀ زهد و عبادت و التزام به مستحبّات و ترک مکروهات قاضی برای گول زدن عامّه و شبهه در طریق است، وگرنه وی یک صوفی است که به هیچ چیز معتقد نیست و ملتزم نیست!!»

آقای قاضی: «نِعمَ الرَّجُلُ أن یکونَ فَقیهًا صوفیًّا»!

روزی در مجلسی عظیم که بسیاری از مراجع و علمای فقه و حدیث، از جمله مرحوم آیة‌ الله آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی و آقا ضیاء‌الدّین عراقی و غیرهما بودند و کلام در میانشان ردّ و بدل بود، مرحوم قاضی با صدای بلند به‌طوری‌که همه بشنوند فرمودند: «نِعمَ الرّجُلُ أن یَکونَ فَقیهًا صوفیًّا». و این، مانند ضرب‌المثل‌ها از کلمات مرحوم قاضی به‌جای ماند.

فقیه یعنی عالم به شریعت و احکام؛ و صوفی یعنی عالم به راه‌های نفس أمّاره و طریق جلوگیری از دام‌های شیطان، و مبارز و مجاهد با مشتهیات نفسانی برای رضای خاطر ربِّ محمود و پروردگار منّان ذوالطَّول و الإحسان. ـ انتهی کلام علاّمۀ طهرانی.

مکتب و طریقت تمامی این عرفای بالله و اولیای الهی فقط منحصر در معرفت ذات حق به نحو شهود و ادراک قلبی است، که با عبور از مراتب نفس و پشت پا به اعتبارات عالم دنیا و رفض جمیع انانیّت‌ها و شوائب نفس امّاره و طیّ مدارج جمال و جلال و عبور از عوالم ظلمت و حجب نوریّه، به معرفت ذات پروردگار نائل آمده و در حریم قدس او مأویٰ گزیدند، و دیگران را به این معرفت و شناخت دعوت کرده‌اند.

# پیدا شدن عدّه‌ای محتال و مکّار و دنیاپرست در عرصۀ عرفان و تصوّف

امّا برخی از اهل ریا و خدعه و مکر در زمان ائمّه علیهم السّلام چون سفیان ثوری پدید آمدند و در مقابل مکتب وحی و طهارت، مردم را به دور خود جمع نمودند و با تظاهر به گوشه‌گیری و زهد و إعراض از دنیا، عرصۀ انحراف و اعوجاج را برای مردم عوام فراهم آوردند، و با لقب صوفی موجب بدنامی این اسم و صاحبان اصلی و واقعی آنها گشتند؛ و این مسئله در طول تاریخ هم‌چنان استمرار یافت، و هر دو دسته از اهل توحید و شهود و افراد محتال و مکّار و دنیاپرست در این عرصه به ظهور رسیدند.

و لذا بسیاری از ارباب فن را عقیده بر آن است که مصداق این دو عنوان یکی است، بدین معنی که اگر مقصود از عرفان، ادراک شهودی ذات اقدس حق و فناءِ بالله و بقاءِ بالله باشد، اطلاق عارف و صوفی و درویش به فرد واجد آن، اطلاقی حقیقی و واقعی است؛ و اگر منظور صرفاً احتفاظ بر برخی از اصطلاحات و انجام پاره‌ای از اوراد و تظاهر به زهد و گوشه‌گیری و ایراد بر علما و بزرگان از صلحای شریعت باشد، باز بر فرد منحرف و متظاهر به این امور، هر سه عنوان اطلاق می‌شود.

# اطلاق صوفی به مرحوم آخوند ملاّ حسینقلی همدانی

نقل می‌کنند: عدّه‌ای از معمّمین اهل ظاهر، نسبت به مرحوم آیة الله عارف کامل و مربّی اخلاق، استاد الکلّ، آخوند ملاّ حسینقلی همدانی، نسبت‌های ناروا و زشتی روا داشتند و در صدد ایذاءِ ایشان برآمدند، و در نامه‌ای به مرحوم شربیانی ـ مرجع تقلید وقت ـ او را به عنوان صوفی خطاب نمودند. مرحوم شربیانی در پاسخ آنان فرمود:

اگر صوفی آن است که شخصیّتی مثل آخوند مصداق آن است، ای کاش خدای متعال مرا نیز از جملۀ صوفیّه قرار می‌داد![[11]](#footnote-11)

1. آیین رستگاری، ص 26. [↑](#footnote-ref-1)
2. حریم قدس، ص25. [↑](#footnote-ref-2)
3. الإقبال بالأعمال الحسنة، ج ٣، ص ٢٩٩، مناجات شعبانیّه. الله شناسی، ج ‌١، ص ٦٣: «و چشمان دل‌هایمان را به نور و درخشش نظرشان به سویت نورانی کن، تا به جایی رسد که چشمان دل‌هایمان حجاب‌های نور را بشکافد و به معدن عظمتْ وصول یابد، و روح‌هایمان به مقام عزّ قدس تو متعلّق گردد.» [↑](#footnote-ref-3)
4. حریم قدس، ص26 الی 28. [↑](#footnote-ref-4)
5. تذکرة المتقین، انتشارات نهاوندی، قم، ۱۳۷۵، ص ۱۷۹، ۱۸۰. [↑](#footnote-ref-5)
6. حریم قدس، ص34الی 36. [↑](#footnote-ref-6)
7. حریم قدس، ص 76. [↑](#footnote-ref-7)
8. همان، ص36. [↑](#footnote-ref-8)
9. همان، ص 37 الی 41 [↑](#footnote-ref-9)
10. حریم قدس، ص 29 الی 32. [↑](#footnote-ref-10)
11. حریم قدس، ص76 الی 82. [↑](#footnote-ref-11)